

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۳

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۶۹، پاییز ۱۴۰۰

[DOR:20.1016.1400.18.69.11.6](https://doi.org/10.1016/j.1400.18.69.11.6)

مقاله پژوهشی

غربت‌اندیشی عارفانه خواجه‌کرمانی و سلمان ساوجی

سمیه عبدالهی نجات^۱

محمدرضا زمان احمدی^۲

عبدالرضا مدرس زاده^۳

چکیده

زبان مهم‌ترین ابزار برقراری ارتباط است که از طریق آن انسان می‌تواند به بیان مفاهیم و نیازهای گوناگون خود پردازد؛ یکی از این نیازها، بیان حسرت، دل‌تنگی و غم غربت نسبت به گذشته است که نوستالژی نامیده می‌شود. مفهوم غربت با اندیشه، احساس و رفتار آدمی درآمیخته است. غربت در تصوف و عرفان اسلامی، حضوری قابل‌اعتنا دارد و صاحب ابعاد معنایی و تفسیرهای گوناگون است، همچنین غم غربت از موثرترین انفعالات روحی در ادب فارسی به‌ویژه در قرن هشتم قلمداد می‌شود. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی اشعار خواجه‌کرمانی و سلمان ساوجی در حوزه نوستالژی عرفانی صورت‌گرفته تا بتوان از نگاه این شاعران عارف انواع غم غربت و عوامل مؤثر در ایجاد این اندیشه بررسی و تبیین گردد. مهم‌ترین دستاورد این پژوهش شناسایی عوامل مختلف تأثیرگذار بر فکر و ذهن شاعر و بررسی میزان انعکاس آن برای درک و ارتباط بهتر با اشعار ایشان می‌باشد. دوری از وطن اصلی و معشوق حقیقی، مضمون نوستالژی دو شاعر است. نتایج این مقاله بیانگر آن است که سلمان ساوجی مانند خواجه‌کرمانی، غربت عرفانی برخاسته از فراق محبوب حقیقی و دوری از وطن اصلی را دریافته است.

کلیدواژه‌ها:

غربت، وطن، عرفان، نوستالژی، خواجه‌کرمانی، سلمان ساوجی.

^۱ - دانشجوی دوره دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. نویسنده مسئول:

r_zamanahmadi@yahoo.com

^۳ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران.

۱- مقدمه

۱-۱- درآمد

انسان به‌طور فطری، موجودی خداجو و کمال‌گراست؛ از این‌رو، روحش همیشه از غربتی روحانی _ که نتیجه دوری او از اصل حقیقی اوست، رنج می‌برد؛ به همین سبب همواره اندیشه رسیدن به ذات حقیقی خود را در سر می‌پروراند. این موضوع، بن‌مایه و موضوع اصلی ادبیات عرفانی اسلامی است، که به‌صورت ناله و شکوه و حسرت گذشته در آثار شاعران و عارفان بزرگ بازتاب یافته‌است. در حقیقت حس غربت غریزه‌ای در میان تمامی انسان‌هاست و به‌لحاظ روانی تقویت این حس آنگاه صورت می‌پذیرد که فرد از گذشته خود فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار «غم غربت» شده- است. این دل‌تنگی و حسرت نوستالژی نام‌دارد.

غربت در دنیای مدرن بیشتر ناشی از اندیشه‌های مادی و قطع تعلق از جهان ماورای طبیعت است که منجر به فردگرایی لجام‌گسیخته و عقلانیت مدرن، علم‌گرایی صرف و تجربه‌محوری شد و در نتیجه وجه انکارناپذیری از وجود آدمی معطل ماند. انسان مدرن نه تنها از خاطرات ازلی و رؤیای جهان مینوی دور افتاد بلکه از پیوند با روح حاکم بر طبیعت نیز بی‌بهره گردید و در غربتی مضاعف گرفتار آمد. این در حالی است که در دنیای انسان باستانی (بدوی) هر چیزی روحی داشت و روح انسانی یا روح ناخودآگاه جمعی او با روح طبیعت دمساز بود. لیکن جای دریغ است که انسان منفرد و منزوی و مدرن فاقد چنین انس و الفتی است (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۶۵) و روح فردی و اجتماعی او دچار دو گونه غم غربت است: غم از خود بیگانگی و غم غربت یا نوستالژی.

خواجهی کرمانی شاعر قرن هشتم هجریست، وی را خلاق المعانی، ملک‌الفضلا نیز می‌نامند. لقب دیگر او نخلبند شعرا یا نخلبند معانی است. (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۲۳۴) به‌نظر جامی این لقب به‌دلیل تزیین الفاظ و تحسین عبارات به او داده شده‌است. وی پس از مشرف شدن به سفر حج و سیروسفر، در شیراز رحل اقامت می‌افکند. با اعتکاف در آستان مراد و پیر و دلیل و راهنمای روشن ضمیر خود، شیخ الاسلام امین‌الدین محمد کازرونی، از گدایی به شاهی می‌رسد و از اسارت نفس و هوی می‌رهَد... تا معشوق حقیقی را با خود آشناسازد (رزمجو، ۱۳۷۰: ۱۲) البته نسبت مرشدی را برای او حاجی خلیفه آورده و این به سبب انتساب اوست به فرقه مرشدیه یعنی پیروان شیخ مرشد

ابواسحاق کازرونی. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲/ ۳: ۸۸۸-۸۸۶) سلمان ساوجی نیز شاعر قرن هشتم در عهد ایلخانی بود. آثار پر جلای ستاره درخشان آسمان شعر فارسی جمال‌الدین سلمان ساوجی، آئینه مصفایی است که مهم‌ترین حوادث و وقایع زمان را روشن و برجسته انعکاس می‌دهد. اوضاع زمان و حوادث روزگار در اشعار او بیش از سایر شاعران معاصرش تجسم یافته است. سیمای ادبی، هنری، عرفانی و معنوی سلمان ساوجی شاعر لطیف طبع، سخن‌آور و نکته‌پرور در صفحات آینه سخنش در هاله عشق متجلی است که نور محبت می‌افشاند. رگه‌های سبز عرفان آنگاه که غم غربت و دوری از معشوق را در اندام مرمیینه غزل‌های شفافش ریخته، جلوه دل‌انگیزی دارد. نوستالژی عرفانی یا اندوه دوری از وطن اصلی و معشوق آسمانی، در شعر خواجه کرمانی و سلمان ساوجی بسیار مشاهده می‌شود. در واقع، شعر فارسی در آن سال‌ها، به سبب اوضاع آشفته سیاسی، اجتماعی و روحیه بیمارگونه آن دوران، میراث‌دار یأس و ناامیدی بود. افزون بر زمینه‌های شخصیتی، اوضاع نابسامان روزگار خواجه کرمانی و سلمان ساوجی نیز سبب شده است تا ایشان در جایگاه یک شاعر نوستالژیک در ادبیات فارسی مطرح شوند.

نوستالژی: (nostalgia) حالتی برگرفته از ضمیر ناخودآگاه انسان است. این مفهوم از روانشناسی به ادبیات وارد شده و از دو واژه یونانی nostos و به معنی بازگشت به خانه و algia ترکیب شده است. نوستالژی در واژه‌نامه آکسفورد، به معنی درد، رنج و حسرت نسبت به آن چیزی است که گذشته و از دست رفته است. شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته خود، خاطرات گذشته‌ای را به یاد می‌آورد که همراه با کامیابی بوده و اکنون همه آن‌ها را از دست داده است. او در اثر ادبی خود از سرزمین، کودکی، جوانی، عشق دیرینه، خانواده، ارزش‌های والا و اسطوره‌های گذشته خود به نیکی یاد می‌کند و با حسرت، ندای بازگشت به آن‌ها را در سر می‌پروراند. ارگانسیم نوستالژی گاه شخصی است گاه اجتماعی، گاه عاطفی و گاه فردی و گاه انسانی، اندوه بودن یا نبودن است، اندوه مرگ و گاه هم عرفانی. (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۴۱) در ادبیات کهن ما غم غربت در آثار بسیاری از شعرا و عرفا جلوه‌گر است. که پژوهش‌گر در این مقاله به بررسی غربت‌اندیشی عرفانی خواجه کرمانی و سلمان ساوجی می‌پردازد.

۱-۲- بیان مسأله

غربت در لغت به معنای اغتراب و دوری از وطن مألوف آمده است و نیز به مفهوم «تنهایی»، «بیگانگی» و «بی‌کسی» به کار رفته است؛ اما مفهوم اصطلاحی آن بسیار گسترده‌تر و قابل تأمل‌تر است. مفهوم غربت بن‌مایه بسیاری از اندیشه‌های عرفانی در نزد ملل و نحل مختلف است. در اندیشه‌های عارفان و صوفیان مسلمان نیز توجه به این پدیده انسانی به قدری است که می‌توان مدعی شد؛ نقش و نشانی از آن در بیشتر مبانی نظری و عملی اهل عرفان دیده می‌شود. خواجه عبدالله انصاری برای

غربت، سه درجه قائل شده است. (انصاری، ۱۹۶۶: ۳۸) بنابراین تقسیم بندی، اولین درجه غربت، دوری از وطن و سرزمین مادری است که به حکم حدیث نبوی "مَنْ مَاتَ غَرِيبًا مَاتَ شَهِيدًا" مرگ در این درجه از غربت برابر با شهادت قرار می‌گیرد. درجه دوم غربت حال است و آن حالت مرد صالحی است که در روزگاری فاسد و در میان قومی فاسق گرفتار شده و یا حالت عالم صدیقی است که دچار مردمانی جاهل و منافق‌پیشه شده باشد. اما درجه سوم غربت، غربت همت است که غربت طلب حق و غربت عارفان است چه آن که عارف در این مرتبه از غربت در کنار شاهدش غریب است. پس غربت عارف، غربت غریب است زیرا او غریب دنیا و آخرت است. (تلمسانی، ۱۳۸۷: ۴۴۸) از غربت دو معنای کلی مستفاد می‌شود: اول غربتی است که در قوس نزول به وجود می‌آید و با مفاهیمی چون هبوط، آفرینش و تنزل روح در آمیخته است و دوم غربتی که در آغاز قوس صعود و بدایت سلوک برای سالک به صورت خودآگاهانه حاصل می‌گردد. هدف از غربت در این دو معنا متفاوت است. در معنای نخست هدف از غربت همان هدف از خلقت و هبوط آدمی بر کره خاک است که عرفا از آن به لسان مختلف تعبیر کرده‌اند. معنای دوم از غربت نیز هدفی جز وصال و بقای بالله نمی‌تواند داشت. طلب حق و میل به حقیقت در دل انسان خاکی، آغاز راهی است که به فرجامی نیکو چون فنای آثار خلقت و بقای در الوهیت و انس با حضرت احدیت منتهی می‌شود. (همان: ۴۹۲) در این مقاله، مسأله اصلی پژوهش آن است که باتوجه به شواهد و قراین متنی چگونگی نگاه عرفانی این دسته از شاعران به غربت نشان داده شود.

۱-۳- پیشینه تحقیق

غم غربت که یکی از انواع جلوه‌های نوستالژیست از دیرباز در ادبیات، نمود بسیار گسترده‌ای از معانی و مفاهیم داشته و همچنین در تحلیل آثار هنری شاعران از جایگاه رفیعی بهره‌مند است. پژوهشگر با مراجعه به کتب تحقیق و سایت‌های اینترنتی به این نتیجه رسید که درباره نوستالژی از نوع غم غربت پژوهش‌هایی به صورت پراکنده در آثار اهل عرفان و صوفیه به رشته تحریر درآمده است که عبارتند از:

حسینی، مریم، (۱۳۸۵)، « غم غربت در شعر شاعران صوفی مشرب از قرن ششم تا قرن هشتم»، در این مقاله نویسنده، با تأکید بر آثار عطار، مولوی، حافظ و سنایی به این موضوع توجه دارد که سیر تکاملی آدمی و رهایی کامل او از غم و فراق را در وصال با آن وجود بی‌انتهای بیرون از تصور می‌داند. زهره‌وند، سعید، (۱۳۹۲)، «غربت‌اندیشی صوفیانه و بازتاب آن در شعر فارسی»، در این مقاله نویسنده بعد از تمرکز بر اندیشه‌های مدون ابن عربی عقیده دارد که غربت مفهومی است آزموده انسان، و با مفاهیمی بنیادی چون فنا و سیروسلوک، شهرت‌گریزی و گمنامی پیوستگی داشته و از اصول ملامتیان است.

همچنین در مجله مطالعات زبان فرانسه، شماره ۳ بهار و تابستان ۱۳۹۰، مقاله‌ای به زبان فرانسوی به نام کلر کپلر دیده شد با عنوان « درد غربت در این دنیا: عصاره عشق عرفان ایرانی » که نگاه محدودی به مفهوم غربت عارفانه در دنیا دارد. اما با بررسی‌های انجام شده اثری که به بررسی غربت-اندیشی عارفانه در شعر خواجه کرمانی و سلمان ساوجی پرداخته باشد، یافت نشد. اهمیت موضوع، نگارنده را به نوشتن این پژوهش ترغیب نمود.

۱-۴-سوالات تحقیق

جایگاه ویژه خواجه کرمانی و سلمان ساوجی در شعر و ادب فارسی همچنین حس نوستالژیک و غربت‌اندیشی آنان این سوالات را به ذهن متبادرمی کند که :

۱- نگاه عارفانه خواجه کرمانی و سلمان ساوجی به غربت و نوع اندیشه آنان به این مبحث چگونه است؟

۲- غربت‌اندیشی آنان از کدام دسته است؟

۳- این دو شاعر برای رفع این غم و خوب شدن این حس به چه مبحثی بیشتر توجه دارند؟

۲-بحث و بررسی

۲-۱-غربت‌اندیشی در پیش عارفانه

اگر بگوییم غربت‌اندیشی بن مایه و ریشه بسیاری از اندیشه‌های عرفانی است، سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم؛ چراکه نیروی محرکه عارف در سیر و سلوک است. وقتی کسی خود را در جایگاه اصیل و مقام بایسته خود ببیند، انگیزه‌ای برای حرکت ندارد و سلوک او محکوم به توقف است؛ اما اگر آدمی خود را در جایی غریب و بیگانه یافت، هرچند سودای توقف دراز در سر داشته باشد، باز به اصل خویش و وطن مألوف متمایل است و همین میل، داعیه طلب را در او به وجود می‌آورد و وی را به حرکت وادار می‌دارد. خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین و در رساله صد میدان، تعریف و تقسیمی درخورد توجه ارائه داده است. او در منازل السائرین غربت و اغتراب را معادل « انفراد » آورده و برای غربت، سه درجه قائل شده است (انصاری، ۱۹۶۶: ۳۸) بنابراین تقسیم بندی، اولین درجه غربت، دوری از وطن و سرزمین مادری است که به حکم حدیث نبوی "من مات غریباً مات شهیداً" مرگ، این درجه از غربت برابر با شهادت قرار می‌گیرد. درجه دوم غربت حال است و آن حالت مرد صالحی است که در روزگاری فاسد و در میان قومی فاسق گرفتار شده و یا حالت عالم صدیقی است که دچار مردمانی جاهل و منافق پیشه شده باشد. (تلمسانی ، ۱۳۸۷: ۴۴۸) ناصر خسرو دوری از وطن و رفتن به شهر بلخ و قرار گرفتن در میان مردمان آن دیار را بسیار اسف‌بار و غربت را به کژدمی گزنده تشبیه می‌کند.

از رده کرد کژدم غربت جگر مرا گویی نیافت ز گیتی مگر مرا
(ناصر خسرو، بی تا: قصیده ۳)

همچنین عبدالواسع جبلی غم غربت را عذابی الیم می‌داند.
غریب اگر به دارالسلام گیرد جای بود نتیجه غربت همه عذاب الیم
(دیوان به نقل از لغت نامه دهخدا، ذیل غربت)

اما در جه سوم غربت، غربت همت است که غربت طلب حق و غربت عارفان است چه، آن که عارف در این مرتبه از غربت در کنار شاهدش غریب است و علم شهودی او از ادراک معشوق وی سخت در غربت. پس غربت عارف، غربت غریب است زیرا او غریب دنیا و آخرت است. (تلمسانی، ۱۳۸۷: ۴۹۲)

می‌توان گفت گذشته از این که غربت اندیشی، در حکم مقدمه و اسباب سیر و سلوک به شمار می‌آید، نتیجه آن نیز هست. چنان‌که می‌دانیم حاصل سیروسلوک، تحقق حقیقت و معرفت است و بزرگترین و مهم‌ترین معرفت نیز آن است که آدمی بداند در این جهان خاکی بیگانه است و قبای این نشأه برای او عاریتی است:

زیر این قبه نیست خانه من غربت افکنده بر خاکم
عرصه لامکان سرای من است صدر ایوان عرش جای من است
(فیض کاشانی، ۱۳۷۱: غزل ۸۶)

مدینه فاضله، ناکجاآباد، شهر نیکان همه تعبیری است نمایانگر رؤیای انسانی که از بهشت آسایش رانده شده و به زیستن در خراب‌آباد دنیا محکوم گشته، اما واقعیت موجود را بر نمی‌تابد و همواره آرزوی بازگشت به اصل خود را دارد. مولانا نیز پایان سیر تکاملی آدمی و رهایی کامل او از غم و فراق را در وصال با آن وجود بی‌انتهای بیرون‌ناز تصور می‌داند.

بار دیگر از فلک پیران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
(مولوی، دفتر ۳: بخش ۱۸۷)

به هر روی، در این مجال به برخی از اندیشه‌های عرفانی که با غربت‌اندیشی آمیختگی آشکارتری دارند، اشاره می‌شود:

از غربت دو معنای کلی مستفاد می‌شود: اول غربتی است که در قوس نزول به وجود می‌آید و با مفاهیمی چون هبوط، آفرینش و تنزل روح درآمیخته است و دوم غربتی که در آغاز قوس صعود و بدایت سلوک برای سالک به صورت خودآگاهانه حاصل می‌گردد. هدف از غربت در این دو معنا

متفاوت است. در معنای نخست هدف از غربت همان هدف از خلقت وهبوط آدمی بر کره خاک است که عرفا از آن به لسان مختلف تعبیر کرده‌اند و به‌ویژه در تفسیر آیات مربوط به آفرینش آدم، خلقت جن و انس، عرضه بار امانت و مانند آن از مفاهیمی چنین سخن به‌میان آورده‌اند. از جمله احمد معانی «کمال‌بابی»، «عشق» و «معرفت» در روح‌الارواح در مقایسه‌ای میان غربت آدم بهشتی در زمین با غربت پیامبر اکرم (ص) در مدینه، هبوط را نشانه‌ای از رحمت و حکمت بالغه الهی می‌شمارد، نه بیانگر خشم خداوند بر آدم و می‌نویسد:

«ای روح عزیز که معدن لطافت و منبع راحتی، ما که تو را به غربت وطن فرستادیم و در صحبت نفس شورانگیز نداشتیم و در این خاکدان حبس کردیم مقصود آن بود که به آخر کار با صد هزار خلعت الطاف و تحف مبارک و هدایای اسرار به حضرت خود بازخوانیم که "یا ایته‌ا النفس المطمئنۃ أرجعی الی ربک راضیه مرضیه" ای آدم اگر تو را از بهشت به صحبت مار و ابلیس به دنیا فرستادیم، در صحبت مغفرت و رحمت و بدرقه دولت بازآریم و ای محمد اگر تو را از مکه در صفت ذل بیرون آوردیم در صحبت فتح و ظفر و نصرت به مکه بازآوردیم.» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۹۲) جالب است که در نظر سماعی، میل آدم به میوه ممنوعه (گندم) تنها نتیجه وسوسه ابلیس نبود، بلکه حاصل همدردی دو «غریب» بود: یکی آدم که در بهشت نیز به صفت غربت می‌زیست؛ چون از بارگاه «من روحی» جدا افتاده بود و دیگر گندم که «بوی نیاز» از او به مشام آدم رسیده بود آدم در بهشت غریب بود و آن دانه گندم در بهشت غریب و غریب جز با غریب درنسازد:

اجارتنا انا غریبانِ هاهنا و کلّ غریبٍ للغریبِ نصیب

(سمعانی، ۱۳۶۸: ۹۱)

معنای دوم از غربت نیز هدفی جز وصال و بقای بالله نمی‌تواند داشت. طلب حق و میل به حقیقت در دل انسان حاکی نهادی که امیال نفسانی او را به بدی‌ها فرمان می‌دهند، آغاز راهی است که به فرجامی نیکو چون فنای آثار خلقت و بقای در الوهیت و انس با حضرت احدیت منتهی می‌شود. هرچند بنابراین حدیث که «طلب الحق غربت» این میل و انگیزه درونی در قالب جسمانی وسوس نفسانی خود چونان غریبی است که به غربت همنشینی ناچسب گرفتار آمده‌است. چنان‌که در بالا اشاره شد، از غربت دو معنای کلی مستفاد می‌شود: اول غربتی است که در قوس نزول به وجود می‌آید و با مفاهیمی چون هبوط، آفرینش و تنزل روح درآمیخته‌است و دوم غربتی که در آغاز قوس صعود و بدایت سلوک برای سالک به صورت خودآگاهانه حاصل می‌گردد، که در ذیل به ذکر توضیحات و زیرمجموعه‌های آنان همراه با بیان شاهد مثال‌های شعری خواجه کرمانی و سلمان ساوجی پرداخته می‌شود.

۲-۱-۱- غربت در قوس نزول

چنان‌که پیشتر نیز اشارت رفت، در تفکر عارفانه، غربت روح در ابدان خاکی و زندان دنیا امری قابل تأمل است و یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان‌شناسی عرفانی به شمار می‌آید. آیه شریفه " انا لله و انا الیه راجعون" به‌اجمال از مبدأ و منتهای حرکت آدمیان خبر می‌دهد که همه از اویم و به سوی او باز می‌گردیم؛ اما بنا بر باور بسیاری از اهل معرفت به‌ویژه در مکتب عرفانی ابن عربی، قوس نزول و سیر از وحدت به کثرت شامل مراتب زیر است: در نخستین تجلی حضرت احدیت، در حضرت علم الهی، ابتدا اسما و صفات حضرت حق پدید آمد. این تجلی به فیض اقدس معروف است (جامی، ۱۳۷۰: ۱۱۴) سپس با فیض مقدس یا تجلی ثانی، طرح کلی عالم خلقت در حضرت علم الهی که اعیان ثابت خوانده می‌شود، پدیدار گشت. در این مرحله ابتدا عالم جبروت که مرتبه تام تجرد و «حضرت المعانی و الاسماء و الحقایق» است، به‌وجود آمد. (همان: ۳۲) سپس عالم ملکوت که اختصاص به فرشتگان و ارواح ملکوتی دارد در دو مرتبه اعلی و اسفل پدیدار شد و در نهایت، جهان ماده یا عالم طبیعت که به عالم ناسوت یا ملک (شهادت) نامبردار است، به‌وجود آمد. به‌این ترتیب، قوس نزول که از احسن تقویم آغاز شده‌بود، به اسفل سافلین ختم می‌شود. با هبوط روح در عالم ناسوت غربت بزرگ رخ می‌دهد و انسان در غریب‌آباد دنیا گرفتار قالب خاکی می‌گردد:

داند که روح در تن خاکی چه می‌کشد هر نازپروری که به غربت افتاده‌است

(صائب، ۱۳۸۴: ۱/ ۷۲)

خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی از شاعران ممتاز پارسی‌زبان، چراغ عرفان را در پیش قلم تحریر خود داشته و به‌شکلی کامل برای بیان غم غربت خود از آن استفاده کرده‌اند. طوطیان دورافتاده از وطن، عرفانیات‌شان به مانند دیگر گذشتگان ادبی کلاسیک، از شکرشکنی چیزی کم نگذاشته و مضامین عالی و جدیدی خلق کرده‌است. از این رو در این اثر کوشیده‌ایم «به‌قدر تشنگی خویش» از این دریای معنی بنوشیم. بر همین اساس، این مقاله با عنوان " بررسی نوستالژی غربت عارفانه در دیوان خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی" پرداخته‌است که در ذیل با ذکر شاهد مثال‌های شعری آنان تحلیل این موضوع صورت می‌گیرد.

مرغ خوش‌الحان عرشی چون گرفتاری خود را در قفس تن می‌بیند، شوق پرواز و رسیدن به روضه رضوان بی‌تابش می‌کند و از این حقیقت که از نشیمن امن خویش دور مانده ناله سر می‌دهد.

گفتا تو از کجایی کاشفته می‌نمایی گفتم منم غریبی از شهر اشنایی

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۹۲۳)

تا کی مرا بدرد فراق امتحان کنی از وصل مژده‌ای به من ممتحن رسان
خواجو ز داغ و درد جدائی به جان رسید از غربتش خلاص ده و با وطن رسان
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۷۳۲)

چنان‌که در ابیات فوق می‌بینیم خواجوی کرمانی به زیبایی غم غربت و دوری از وطن را به زمستان و وطن را تعبیر به بهار کرده که از خداوند می‌خواهد بوی بهار را که قبلاً نصیب مرغ چمن بوده و امروز از دست رفته‌است را به او برساند و او را از غربت خلاصی دهد. یا در جای دیگر اختیاری نبودن آن را بیان می‌کند:

ای که گفستی که به غربت چه فتادی خواجو چه کنم دور فلک دور فکند از وطنم
(همان: ۶۶۴)
دوری به اختیار نجستم ز حضرتت خود ذره راز مهر جدایی چه درخور است
(همان: ۱۹)

سلمان ساوجی نیز مانند خواجوی کرمانی این غم دوری از یار و دیار را آن قدر غم‌انگیز می‌داند که دور از وطن، کاخ زرین را بیت‌الاحزان می‌داند:

فراق دیار و هوای وطن کند کاخ زرینش بیت‌الاحزن
گریبی نه رنگش گذارد نه روی به باد هوایش دهد رنگ و بوی
(سلمان ساوجی، بی‌تا: بخش ۱۴)
و یا در جای دیگر، دنیا را زندان دانسته و آرزوی رهایی از این ویرانه را دارد.
زین خراب‌آباد گل سلمان به کلی شد ملول ای خوشا روزی که ما گردیم ازین زندان رها
(همان: ۱)

۲-۱-۱-۳-هبوط

اما این مرغ هر بام و شام از "کنگره عرش" صفرش می‌زند چرا در این خراب‌آباد اسیر و گرفتار مانده‌است؟ خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی دلایل لطیفی را در شعر خود برای این هبوط برشمرده‌اند.

۲-۱-۱-۱-۳-۱-گناه آدم

آدم به حکم سرنوشت صرفاً یک قدم در جهت " ذوق نفس " برمی دارد و همین یک قدم سبب فراق وی می شود. چنان که شاعر عارف ما - خواجه کرمانی - در اشعار ذیل با بیان این که مرغ باغ رضوان بوده و با تلمیح به داستان حضرت آدم با آوردن واژه دانه به دانه گندم کنایه دارد که آن را واسطه به دام افتادن جان خود می داند.

جان خواجه که مرغ گلشن تست مگذارش به دام دل مادام

طمع دانه اش به دام افکنند بازگیرش ز دست دانه و دام

(خواجه کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۱۶)

و یا در جای دیگر می گوید:

خرمن به باد بردهی از بهر گندمی وینام عجب که روضه رضوان طلب کنی

(همان: ۶۰۳)

که این به دام افتادن را خواجه موجب سرگستگی آدم دانسته است.

ماجرای دل دیوانه به دلدار بگوی خبر ادم سرگشته به رضوان برسان

(همان: ۷۳۱)

صبا بگوی که تسکین جان ادم را نسیم روضه فردوس جاودانی کو

(همان: ۷۸۸)

سلمان ساوجی نیز حسرت عارفانه خود را در دوری از یار و دیار به سبب در دام افتادن آدم به - واسطه دانه می داند.

در ازل عکس لب لعل تو در جام افتاد عاشق سوخته دل، در طمع خام افتاد

جام نَمّام ز نقاب تو نقلی کرد راز سربسته خم ، در دهن خام افتاد

خال مشکین تو بر عارض گندم گون دیدم ادم امید ز پی دانه و در دام افتاد

(سلمان، بی تا: ۱۱۳)

۲-۱-۱-۲-۳-۱-میشاق الست

پاسخ مثبت به ندای حق در ازل فقط به شرط تحمل رنج و بلای عظیم زیستن در این جهان و در فراق یار و در مرکز دو نیروی متضاد ناسوتی و لاهوتی و تصفیه آب زلال روح از گل ولای تیره جسم

و خواهش‌های نفس مصداق پیدامی‌کند. عهد الست و وفای به آن با رنج و عذاب پیوند ناگسستنی دارد. خمار بعد از مستی دیدار یار سبب می‌شود که ارواح عاشق به این جهان روی آورند بار گران بلایی را که لازمه عشق است به امید وصال تحمّل کنند. در حقیقت بلا و رنج فراق وسیله‌ای است برای آزمایش صادق بودن عاشق در عشق. از این رو، خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی هبوط را لازمه میثاق ازلی می‌دانند.

چنان‌که خواجوی کرمانی می‌گوید:

تا ابد باز نیایم بهوش از پی آنک مست جام لب از عهد الست آمده‌ایم

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۸۳)

سلمان ساوجی نیز مستی خود را حاصل مستی عهد الست می‌داند نه مستی می و سماع
استماع الست است مستی ما را که احتیاج شراب و سماع نیست

(همان: ۸۹)

۲-۱-۱-۴- غربت و عاشقی

عشق، آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه (سجادی، ۱۳۷۸: ۵۸۱) بدون بریدن بادیه عشق، تسخیر ملک حقیقت، امکان ندارد و در این طریقت، هرچه جز عشق، مجاز است. بنای عشق بر نیاز عاشق و نیاز معشوق است و پیوند محب و محبوب در حال بسط، به حضور، وصال است و به هنگام قبض، به غیبت و هجران بازبسته است. عاشق تا در مقام جمعیت و حضور است، اگرچه در قاف غربت هم باشد غریب نیست و با معشوق انس دارد:

غریب نیست که بیگانه گردد از همه عالم هر آن غریب که در شهر اشنای تو باشد

(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۰: ۹۳)

ولی در قبض و در هنگامه هجران هرچند در میان اقران باشد و یاران بسیارش بر پیرامون، غریب است. دریغا عاشق را بلای سخت است و غربت او جانکاه‌تر از هر دردی است. در نهایت عشق که عاشق و معشوق و عشق یکی می‌شوند، دیگر قرب و بعد، وصال و فراق و الفت و غربت رنگ یکرنگی می‌گیرند و شائبه دوگانگی از میان می‌رود.

مگذر زما که خاطر ما در قفای تست دل بر امید وعده و جان در قفای تست

سهلست اگر رضای تو ترک رضای ماست مقصود ما ز دینی و عقبی رضای تست

زین پس چو سر فدای قفای تو کرده‌ایم ما را مران که دل در قفای تست
گردن به بند می‌نهم و سر ببندگی خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۰۹)

درواقع عارف اعتقاد دارد که با عشق به محبوب و فنا کردن همه چیز انسان به قلندری می‌رسد که سلمان ساوجی در این زمینه می‌گوید:

گر غم عشقت مجرد ساخت سلمان را چه شد کوی عشقت اینکه سلطان را قلندر می‌کند
(سلمان ساوجی، بی‌تا: ۱۹۱)

شایان ذکر است که منظور عارف از غربت و حسرت دوری از وطن در واقع غربت و دوری از محبوب می‌باشد. و سالک راه حق در واقع به دنبال طلب دوست و راهی برای رهایی از این جدایی می‌باشد.

با تو نقشی که در تصوّر ماست به زبان قلم نیاید راست
حاجت ما تویی چرا که ز دوست حاجتی به ز دوست نتوان خاست
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۷۸)

و یا در جای دیگر، رسیدن به قربت و رهایی از بند غم غربت را قرب یار می‌داند نه دیار. چو هست قرب حقیقی چه غم ز بعد مزار نظر بقربت یارست نی بقرب دیار
(همان: ۴۹۰)

همچنین عارفان اعتقاد دارند که این جدایی اجباری است و اختیاری نیست چنان‌که خواجه می‌گوید:

چو اختیار من از کائنات صحبت تست گمان مبر که جدائی با اختیار منست
(همان: ۱۷۱)

۲-۱-۲- غربت در قوس صعود

در قوس صعود و در سیر و سلوک عارفانه، رهایی از غم غربت انگیزه مهمی برای بر رفتن از چاه و زندان دنیاست و سالک به مدد چنین انگیزه‌ای و به هوای دیار آشنای نخستین، رخت سفر بر می‌بندد. سالک در سیر کمالی خود، با ترک دلبستگی و تعلق از دنیا و تهذیب و تزکیه نفس از راه علم و عمل، به اختیار راه کمال را در پیش می‌گیرد. در نخستین گام با پشت سر نهادن عالم طبیعت، به عالم ملکوت

راه پیدامی‌کند و سپس به عالم جبروت بار می‌یابد. آن‌گاه از جبروت نیز پرمی‌کشد و به عالم لاهوت یا مقام احدیت که نتیجه فیض اقدس بود، وارد می‌شود. در این عالم، به ترتیب به فنا و توحید افعالی، صفاتی و اسمائی نایل می‌شود؛ به این صورت که ابتدا فاعلیت خود و هرچه جز خدا را در فاعلیت حضرت حق فانی می‌بیند و یگانه فاعل هستی را خدا می‌شناسد. سپس تمامی صفات خود و دیگر مخلوقات را در صفات الهی فانی می‌بیند و همه عوالم را جلوه‌گاه صفات الهی می‌یابد. سپس نوبت به آخرین جهش می‌رسد و با صعود از عالم لاهوت، هستی سالک «ما سوی الله» و همه افعال و صفات، در حضرت احدیت فانی می‌شود و اثری از احساس هستی، صفت و فعل، در وجود سالک باقی نمی‌ماند. در اینجا سالک به فنا و توحید ذاتی و به تعبیر دیگر، به «فناء فی الله» و «بقاء بالله» نایل می‌شود. آشکار است که در این سیر مرحله به مرحله، او شهود می‌کند که «من» حقیقی او، متعلق به هیچ‌یک از این عوالم بی‌شمار نیست؛ بلکه به حکم «ونفخت فیہ من روحی» به حضرت احدیت منسوب است و جز در این مقام در همه مراتب و عوالم دیگر غریب و بیگانه است. در آغاز که روح برای خلاصی از کثرت نسبی شروع به سیر خود می‌کند، در مقام غربت قرار می‌گیرد و چون طالب حق است به اعتبار «طلب الحق غریبه» غریب می‌نماید. (فرغانی، ۱۳۵۷: ۴۴) اما در نهایت سالک عارف به غربت از حدود امکانی خود نایل می‌شود و غربت او، عین قربت می‌شود. ازین رو، غربت عارف سیر او در صفات است برای اقتباس انوار ذات و هر انتقال از صفتی (مرحله‌ای) به صفتی دیگر برای او غربتی است. (روزبهان بقلی، ۱۳۷۴: ۱۴۴)

تا آنجا که به زعم ابن عربی به چنان مرتبه‌ای از کمال می‌رسد که دیگر غربت برای او معنا ندارد و آنان اعیان ثابت‌های هستند که در موطن اصلی خود به بقای بالله رسیده‌اند. وی به زبان شعر می‌گوید:

جانا به غریبستان چندین بنماند کس
باز ای که در غربت قدر تو نداند کس

(علاءالدوله سمنانی، ۱۳۶۹: ۲۱۹)

۲-۱-۲-۱- شوق بازگشت به خانه

غربت فرزائگان غربت در این جهان خاکی است و دوری و جدایی از معشوق ازلی را فقط جان‌های آشنا که آرزوی بازگشت به اصل خود را دارند، دریافته‌اند. پرواز از خاک به افلاک آرزوی دیرینه انسان بوده و در افسانه‌ها مدام بیان شده است، تا آن‌جا که پرواز جسمانی برای او میسر نبوده، پرواز معنوی را جانشین آن ساخته است. بازتاب این اندیشه در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. مولانا سیر تکاملی آدمی و رهایی کامل او از غم فراق را در وصال با آن وجود بی‌انتهای بیرون از تصور می‌داند.

بار دیگر از فلک پرا شوم آنچه در وهم ناید آن شوم

(مولوی، دفتر ۳: بخش ۱۸۷)

عطار نیز اشتیاق بازگشت به خانه و کاشانه اصلی خود را چنین بیان می‌کند:

مرغ عرشم سیرگشتم از قفس روی سوی اشیان خواهم نهاد

(عطار نیشابوری، ۱۳۶۶: ۱۵۶)

آدم را عشق به بهشت به این عالم افکند و باعث شد که نعمات آن جهانی را فروگذارد و در این جهان با غم دوری یار بسازد. چنان‌که از ابیات خواجه کرمانی برمی‌آید وی نیز به چنین موضوعی اعتقاد داشته و آن را به زیبایی بیان کرده است:

اگر صد روزه بر آدم کنی عرض برون از روضه رضوان نخواهد

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۴۴۳)

عرفا معتقدند که گوهر انسانی همان روح الهی و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي است که باید به او بازگردد. وطن اصلی آدمی این تیره خاکدان نیست. اینجا وطن جماد و نبات و حیوان است، وطن جسم است و وطن گوهر واقعی آدم جای دیگر است. او را از وطن خود جدا کرده‌اند. بنابراین، شوق بازگشت و رهایی از زندان همواره در او بیدار است. سلمان ساوجی با اعتقاد به این مبحث، نظر خود را این‌گونه بیان می‌کند:

هر که امروز به خلوت نفسی با تو نشست غالباً رغبت جنت نبود فردایش

(سلمان ساوجی، بی تا: ۲۶۸)

خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی مانند دیگرانی که می‌دانند از کجا آمده اند، غم غربت دارند «اللّٰهُنَّا سِجِنُ الْمُؤْمِنِ» او این مطلب را می‌داند و آن را عمیقاً احساس می‌کند؛ این احساس در او گله‌ای عارفانه و شکایتی نوستالژیک پدید می‌آورد که نتیجه غلیان عشق است به معبود ازلی، نتیجه فراق است و حاصل تکرار انتظار برای رسیدن. بنده عاشق و انسان عارف، نه تنها با این حزن بیگانه نیست که انسی به قدمت هبوط دارد. این داغ، یادگار اندوهبار دور ماندن از سلطان‌الست است.

دودم به سر برآمد، زین آتش نهانی چون مجمر از فراق، دارم دلی پر آتش

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۷۵)

این اندوه، قرین ناامیدی نیست، چون در قلب انسانی مشتاق و آرزومند است؛ اما به بازگشت نیز یقین دارد. اندوه این انسان شیرین است؛ چراکه او را به ریشه‌اش نزدیک می‌کند. و این نشان آگاهی اوست؛ به تشریف «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و دلیل شایستگی او برای مرتبه خلیفه‌اللهی. پس خواجه

کرمانی این دوری و غم غربت را با حسرت بیان کرده و همچنان به مانند عرفا امید به وصل و رهایی از سرگستگی دارد.

دوستان را ز غم دوست امان بخشیدند بوستان را گل صد برک بیار آوردند

بیدل غمزده را مژده دلبس دادند بلیل دلشده را بوی بهار آوردند

(همان: ۳۶۷)

۳- راهکارهای عرفا برای رهایی از غم

۳-۱- سماع

سَماع در لغت به معنی شنیدن، شنوایی و آوای گوش نواز است. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه) در اصطلاح صوفیان سماع به معنی خواندن آواز یا ترانه عرفانی توسط قوال یا قوالان (گاه همراه با نغمه ساز) و به وجود آمدن شنوندگان در مجالس ذکر جلی است. از آنجاکه این به وجود آمدن گاه به رقص و دست افشانی می انجامد، به مجموعه قوالی، نغمه سازی، به وجود آمدن و رقص، سماع گفته می شود. (زمانی، ۱۳۸۳: ۴۳۷) در اصطلاح صوفیه گوش دل فروداشتن به اشعار، الحان و آهنگ های موزون است، در حال جذب و بی خودی. سماع را دعوت حق خوانند، و حقیقت سماع را بیداری دل داند و توجه آن را به سوی حق انگارند. (نوربخش، ۲۵۳۵ ش: ۳) عزالدین محمود کاشانی در مورد سماع می گوید: از جمله فواید، یکی آن است که اصحاب ریاضات و ارباب مجاهدات را از کثرت معاملات، گاه گاه اتفاق افتد که ملالتی در قلوب و نفوس حادث شود و قبضی و یأسی که موجب فتور اعمال باشد، طاری گردد. (کاشانی، ۷۳۵ ق: ۱۳۰) خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی نیز یکی از راه های رهایی از غم غربت را سماع دانسته تا بدین وسیله بتوان اندکی این اندوه را سترد.

خیز خواجو که مرغ گلشن دل در سماعست و روح در پرواز

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۵۲۴)

در این سماع حالتی به عارف یا سالک حق دست می دهد که به آن از خود بی خود شدن یا سکر می گویند. سکر در واقع، غیبتی است که به دنبال واردی قوی حاصل گردد و موجب شادی و طرب صوفی شود. مستی روح از طراوت مشاهده و ترک قیود ظاهری، باطنی و توجه صرف به حق می باشد. سلمان ساوجی در مورد این سکر و از خود بی خود شدن و گوشه عزلت گزیدن این چنین سروده است:

سر کویس هوس داری، خرد را پشت پایی زن درین اندیشه یگرو شو، دو عالم را قفایی زن

طریق عشق می ورزی خرد را الوداعی گو بساط قرب می خواهی بلا را مرحبایی زن

ز بازار سودی ، نخواهی دید جز سودا بکوی عاشقی در شو ، در عزلت سرایی زن

(سلمان ساوجی، بی تا: ۳۱۵)

و یا خواجهی کرمانی می گوید:

ره عاقلی رهاکن که به او توان رسیدن به دل نیازمندی ، به نگاه پاکبازی

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۴۵)

۳-۲- سفر

انسان عارف معتقد است برای رسیدن به پختگی باید سفر کند چه سفر از عالمی به عالم دیگر و چه این که این سفر از خود باشد، خواجهی کرمانی چنین گوید:

مرا هراینه لازم بود جلای وطن چرا که مصلحت کار بی دلان سفرست

(همان: ۱۳۷)

همچنین در جای دیگر می گوید:

ز خانه هیچ نخیزد، سفر گزین خواجه که شمع دل بنشاند آنکه در وطن بنشست

(همان: ۱۴۵)

۳-۳- سلوک عارفانه تا فنا فی الله

فنا شرط آشنایی و مقدمه بقاست که برخی آن را عین حضور و آشنایی و یگانگی دانسته اند. (سجادی، ۱۳۷۵: ۶۳۰)

فنا عدمیت پس از تجلی و نیستی پس از هستی عاربتی است که در آن سالک با اضمحلال غیرحق، در حق محو می شود و شرط باریافتن به بارگاه کبریا و رهایی از غم غربت و جدایی از خاستگاه نخستین همین است.

درباز جان، گر ارزوی جان طلب کنی بگذر ز سر اگر سر و سامان طلب کنی

(خواجهی کرمانی، ۱۳۷۴: ۹۰۳)

و یا در جای دیگر برای رسیدن به مقام فنا را از خود بیگانه شدن و خودی خود را از دست دادن است تا آشنای یار شوی و به مقام بقا برسی.

نوای خویش را در بینوایی یافتیم فخر بر شاهان عالم در گدائی یافتیم

زاشنا بیگانه گشتیم از جهان و جان غریب در جوار غرب جانان آشنایی یافتیم

ترک دینی گیر و عقبی زانکه در عین‌الیقین زهد و تقوی را خلاف پارسائی یافتیم

سالکان راه حق را در بیان فنا از چهار و پنج و هفت و شش جدائی یافتیم

(همان: ۶۹۲)

و یا این که عارف دنیا را عالم صورت و وطن اصلی را عالم معنی می‌داند که شرط رسیدن به این عالم معنا را عزلت‌گزینی و ترک خودی خود می‌داند که خواجه نیز به این موضوع اشاره کرده‌است:

ترک صورت کن اگر عالم معنی طلبی کوس عزلت زن اگر ملکت کسری طلبی

(همان: ۸۳۴)

خواجه در جای دیگر با تشبیه بلیغ، روح را به حضرت مریم پاک و مقدس دانسته که وابستگی آن به مسیح حجاب راهش شده و این جنین می‌گوید:

مریم روح را مسیح حجابست بهشت وصل را آدم حجابست

اگر مرد رهی بگذر ز عالم که نزد رهروان عالم حجابست

(همان: ۹۴)

سلمان ساوجی نیز شرط وصال یار را فداکردن جان می‌داند:

ای دل، ای دل گفتمت: گر وصل یارت ازوست جان فداکن، هرچه بادا باد می‌بایست کرد

(سلمان ساوجی، بی تا: ۱۳۷)

عارف برای رسیدن به مقام فنای فی الله باید حتی از خود بیگانه شود.

۳-۴- از خودبیگانگی:

امروزه دنیای مدرن با پدیده بغرنجی به نام الیناسیون (Alienation) روبه‌روست. این اصطلاح که در زبان فارسی بیشتر به « ناخویشنی » یا « بی‌خویشی » و « از خودبیگانگی » ترجمه شده‌است؛ از جمله مهم‌ترین مسائل انسان‌شناختی است که در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی مانند فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و مانند آن به‌کاررفته‌است. (دریابندری، ۱۳۶۹: ۱) وجه فلسفی از خودبیگانگی با آرای کسانی چون مارکس و هگل درآمیخته‌است. هگل بر آن است که روح در جهان عینیات به سبب عدم سنخیت، دچار از خودبیگانگی می‌شود. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴۹) مارکس هم الیناسیون را در معنای «بیگانگی» و «بیگانه‌بودن با خویش» به‌کارمی‌برد و آن را حاصل بیگانگی انسان با طبیعت، خویشتن

انسانی، کار و محصول کار خود می‌داند (مارکس، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۳۰) شیخ محمود شبستری در پاسخ به این‌که «چرا مخلوق را گویند اصل» می‌گوید:

وصال حق ز خلقیت جدایی است ز خود بیگانه گشتن آشنایی است

(شبستری، ۱۳۶۸: ۳۲)

خواجوی کرمانی نیز مانند شبستری به بیگانگی از خود اعتقاد دارد و می‌گوید:
آزادگشت از همه آن‌کو غلام توست بیگانه‌شد ز خویش کسی کاشنای توست

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۰۹)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

مفهوم غربت با اندیشه، احساس و رفتار آدمی درآمیخته است. غربت فرزانتگان در جهان خاکبست و دوری از معشوق ازلی را فقط جان‌های آشنا دریافته‌اند. چنان‌که ذکر شد خواجه‌ی کرمانی و سلمان ساوجی دو شاعر عارفی بودند که نوستالژی غربت‌اندیشی عارفانه را با زبان حال بیان کرده‌اند. با عنایت به آنچه گذشت، نتایج زیر به دست می‌آید:

مسئله غربت از گذشته‌های بسیار دور در عرصه اسطوره، فلسفه و عرفان، مجال بروز و ظهور یافته‌است و امروز نیز در اندیشه‌های مدرن و حیات فکری بشر پسامدرن، نمودی آشکار و آمیخته با پدیده‌هایی روانشناختی چون الیناسیون، نوستالژی و بحران هویت دارد. غربت در حوزه عرفان و اندیشه‌های صوفیانه به نسبت، دارای وجه ویژه و قابل‌اعتناتری است و در تاروپود بسیاری از تئوری‌ها و رفتارهای صوفیانه نقش آشکار آن را می‌توان دید. غربت در اندیشه‌های عارفانه با مفاهیمی بنیادین چون قوس نزول، قوس صعود و فنا پیوندی آشکار دارد به گونه‌ای که سیر از وحدت به کثرت مستلزم غربت است و بازگشت به وحدت (قوس صعود) با انگیزه و هدف رهایی از غم جانکاه غربت از نیستان حضور محقق می‌شود. فنا نیز شرط آشنایی و مقدمه بقاست و در تقابل با معنای غربت. غربت صوفیانه با سفر- اعم از حقیقی یا واقعی- مربوط است. یکی از انگیزه‌های غربت برای اهل عرفان کتمان سرّ و خاموشی از هم‌سخنی با نامحرمان است. غربت با چله‌نشینی و خلوت‌گزینی اهل عرفان و صوفیان خانقاهی مناسبت تام دارد زیرا عارفان که اهل خلوت‌اند، تنها با محبوب خویش آشنایی و انس دارند و با خلق عالم بیگانه و در میان ایشان غریب‌اند. غربت دو مقصد متفاوت دارد: اول غربتی است که در قوس نزول به وجود می‌آید. دوم غربتی که در آغاز قوس صعود و بدایت سلوک برای سالک به صورت خودآگاهانه حاصل می‌گردد. همچنین این پژوهش، وسعت نظر و اشراف سلمان ساوجی و به مراتب بیشتر از وی، خواجه‌ی کرمانی را بر آموزه‌های عرفانی نمایان ساخت. همچنین با توجه به موارد ارائه شده در این مقاله، به‌خوبی می‌توان دریافت خواجه‌ی کرمانی و سلمان ساوجی شاعرانی هستند که در کنار خلق تصاویر کم‌نظیر سبک عراقی، به مفاهیم عرفانی از جمله غربت- اندیشی و بیان حسرت و اندوه نگاه ویژه داشته‌اند.

منابع و مأخذ

- (۱) انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۲، مجموعه رسائل فارسی، به تصحیح و مقابله سه نسخه و با مقدمه محمدرور مولایی، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
- (۲) اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمدبن محمد، ۱۳۸۹، عرفات العاشقین و عرصات العارفین (د - س: جلد ۲)، به کوشش محمد قهرمان، تهران: مؤسسه نشر میراث مکتوب، مجلس شورای اسلامی، موزه و مرکز اسناد.
- (۳) بشیریه، حسین، ۱۳۸۴، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: نی.
- (۴) تلمسانی، سلیمان بن علی، ۱۳۸۷، شرح منازل السائرين، قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- (۵) نورالدین عبدالرحمن، ۱۳۷۰، فحاحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- (۶) حسینی، مریم، (۱۳۸۵)، «غم غربت در شعر شاعران صوفی مشرب از قرن ششم تا قرن هشتم»، نشر دانش، ش ۱۱۶، صص ۱۹-۲۴.
- (۷) خواجه کرمانی، کمال‌الدین محمود، ۱۳۹۱، کلیات اشعار خواجه کرمانی، به‌اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ اول، تهران: انتشارات سناییو
- (۸) دریابندری، نجف، ۱۳۶۹، درد بی‌خویشتنی (بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب)، تهران: پرواز.
- (۹) دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۰) دهلوی، امیرخسرو، ۱۳۸۰، دیوان اشعار، به کوشش اقبال صلاح‌الدین، تهران: نگاه.
- (۱۱) رزمجو، حسین، ۱۳۷۰، روان‌شناسی اشعار عرفانی خواجه کرمانی، کیهان فرهنگی، س ۸، ش ۵، ص ۱۲.
- (۱۲) روزبهان بقلی، ۱۳۷۴، شرح شطحیات، تصحیح هنری کرین، تهران: طهوری.
- (۱۳) زمانی، کریم، ۱۳۸۳، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اطلاعات.
- (۱۴) زهره‌وند، سعید، (۱۳۹۲)، «غربت‌اندیشی صوفیانه و بازتاب آن در شعر فارسی»، پژوهش ادب عرفانی (گوهر گویا)، مقاله ۶، دوره ۷، ش ۲، صص ۱۰۵-۱۴۰.
- (۱۵) سجادی، سیدجعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ج ۴، تهران: کتابخانه طهوری.
- (۱۶) سلمان ساوجی، جمال‌الدین، بی‌تا، کلیات اشعار، تهران: تابش.

- ۱۷) سمعانی، ابوالقاسم احمدابن منصور، ۱۳۶۸، روح الارواح، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۸) شیخ محمود شبستری: محمد بن عبدالکریم، ۱۳۹۰، گلشن راز، چاپ ۳، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۹) صائب تبریزی، محمدعلی، ۱۳۸۴، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ ۲، تهران: انتشارات سیمای دانش.
- ۲۰) صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۲، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ اول، تهران: فردوسی، ج ۲/ ۳.
- ۲۱) عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، ۱۳۷۸، منطق الطیر، به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین، چاپ ۱۴، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲۲) عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، ۱۳۸۸، الهی نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ۵، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۳) علاءالدوله سمنانی، احمد بن محمد، ۱۳۶۹، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۴) فتوحی، محمود، ۱۳۸۷، سه صدا، سه رنگ، سه سبک، ادب پژوهی، ش ۵، صص ۹- 30.
- ۲۵) فرغانی، سعیدالدین، ۱۳۵۷، مشارق الدراری، مقدمه و تعلیقات سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: انجمن فلسفه و عرفان.
- ۲۶) فیض کاشانی، علامه ملامحمدحسن، ۱۳۷۱، دیوان اشعار، با تصحیح و شرح و مقدمه مصطفی فیضی کاشانی و همکاری فرزندان فائزه و فیروزه، قم: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه.
- ۲۷) کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۱، مصباح الهدایه، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال الدین همایی، چاپ ۶، تهران: نشر هما.
- ۲۸) .
- ۲۹) مارکس، کارل، ۱۳۸۷، دست نوشته های اقتصادی و فلسفی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگاه.
- ۳۰) مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، (۱۳۷۲)، مثنوی معنوی، ج اول، ج اول، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۳۱) ناصر خسرو، بی تا، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، مقدمه تقی زاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۲) نوربخش، جواد، (۱۳۷۲)، فرهنگ نوربخش (اصطلاحات تصوف) تهران: خانقاه نعمت اللهی.
- ۳۳) یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۸۵، مشکلات روانی انسان مدرن، ترجمه محمود به فروزی، تهران: جامی.

Mystical Nostalgia of Khaju Kermani and Salman Savoji

Somayyeh Abdullahi Nejad

PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University,
Kashan Branch, Kashan, Iran

Mohammadreza Zaman Ahmadi

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad
University, Arak Branch, Arak, Iran;

Abdurreza Moharreszadeh

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad
University, Kashan Branch, Kashan, Iran

Abstract

Language is the most important tool for communication by means of which human being can express his or her meanings and various needs. One of such needs is expression of envy, homesickness, and grief for the past called nostalgia. The sense of nostalgia is mingled with the thinking, sensation, and behavior of humankind. In Sufism and Islamic mysticism, nostalgia is remarkable presence having meaningful dimensions and various interpretations. In addition, nostalgia is the most impressive psychological activities in Persian literature, especially in the eighth century for which there are two mystical poets, namely Khaju Kermani and Salman Savoji. This paper investigates through descriptive analytic methodology aimed at the study of the poems by Khaju Kermani and Salman Savoji on the mystical nostalgia to explain the different types of nostalgia and the causes pertinent to that notion from their standpoint. The most significant thing this paper accomplishes is the identification of various factors affecting the mind and thought of the poet and its reflection on the better understanding and relation with their poems. The original staying away from home country and real beloved is the nostalgic themes of their works. The results of this paper explains why Salman Savoji, like Khaju Kermani, has felt the mystical nostalgia arisen from distance from real beloved and original homeland. After a short introduction on the multifaceted concepts of traditional, modern, and postmodern nostalgia, the writer deals with the explanation and account of nostalgic idea and its subdivisions in Khaju Kermani's and Salman Savoji's divans with reference to dictionaries and reference sources and articles, and thereafter, he mentions some evidences of their literature for each subject matter.

Keywords:

Homesickness; home country; nostalgia; Khaju Kermani; Salman Savoji.

* corresponding author: r_zamanahmadi@yahoo.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی